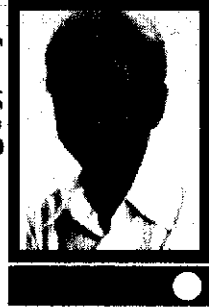


نوعی ارزیابی، از مهاجران

دکتر کاظم ودیعی



این مرحله برسید از رابطه و مراوده خواهید دید که موبایل آنها فوراً قطع می‌شود و هر جا که با آنها باشید چه در اتومبیل و چه بر لبه استخر چه در سوپر مارکت ایرانی، و یا در راهرو دانشکده، باران رحمت یک مضاخه چندان بر شما خواهد بارید. من این سعادت را داشتم که طی یک سال گذشته با قریب یک صد و پنجاه تن از آنها در پنج کشور اروپایی و چند ایالت امریکایی که رویهمرفته اکثریت مهاجران میانسال ایرانی در آنها مسکن گزیده و بکار و کسب و مدیریت‌های مختلف و تعلیم در سطوح پایینی و بالایی مدارس و دانشگاهها و نیز در کارخانه‌ها و رسانه‌ها و غیره مشغولند حشر و نشری وافی برای نوشتن این مقاله داشته باشم و اینک شرح بعضی دریافت‌ها.

نخستین کنجکاوی آنها در باب علل سقوط رژیم پادشاهی در ایران و وصف پوست کنده تمدن و فرهنگ ایرانی است. درین باب ابتدا مفاخرات و غلوه‌های مربوط به ایران باستان و بهشت برین بودن آن جامعه طبقاتی و آن امپراطوری وسیعی که همان وسعتش موجب تنوع و شکنندگی شد را نمی‌پذیرند و حق با آنهاست. زیرا درین باب تعصبات مانع کشف حقیقت تمدن ایرانی و معجون فرهنگ ایرانی که زاده حشر و نشر و تجارت و سیاست ازدواجات تجاری، فلسفی و فرهنگی است شده است. بحث شیرین تمدن و فرهنگ ایرانی، بحث دلکش ادبیات و هنر ایرانی این جماعت میانسال مهاجر ایرانی را غرور می‌بخشد. حرف نوروز و سیزده بدر و گفت و گوهای مربوط به سنن و آداب و رسوم مردم نیز. اما از ادبیات صوفی‌گری و عرفان درست سر در نمی‌آورند زیرا تصوف زاهدانه را منفی و غیرمولد و تصوف پرخاشگر صفویه را مستبد و تصوف عشق‌گرایی را سازنده ولی تابع ضوابط بجا مانده از خلافت عباسی می‌دانند. در باب تمدن، سروری صرف پارسیان را بر دیگر اقوام از مقوله برتری نژادی به خیال می‌گیرند و می‌ترسند که مبدا تعالیم کورش تعمیم نیافته باشد به عکس وقتی تمدن ایران را حاصل کار و فکر همه مردم

مهاجران میانسال ایرانی نیرویی عظیم‌اند که بر آنها می‌توان امید بست زیرا تجدد و اراده کار و استقلال رأی و عشق به وطن یکجا در آنها وجود دارد آنها زاده انقلاب و حامل تجربه‌های تلخ خانوادگی و از بهترین درس خوانده‌های نسل خوداند و نیز در طول دوره مهاجرت در کشورهای میزبان، فنون و علم و تجارت امروزی دنیا را آموخته‌اند. آنها که اکثراً ساکن کشورهای دموکراتیک هستند در بیان عقاید خود صریح و از پرده‌پوشی‌ها و مجیزگویی و رویاگرایی در سیاست بدورند. چون راه کسب درآمد را یاد گرفته‌اند اعتماد به نفس دارند و در برخوردها بیشتر خود خویشان‌اند تا مترسک دیگران. این گروه اجتماعی ایرانی آشنا به زحمت و کارند. آشنا به قوانین مدنی‌اند، آشنا به فرهنگ اداری و سیاسی غربی‌اند و به سبب اشتغال فراوان زخمی کژدم غربت نیستند. نمی‌نالند و پیوسته در صدد چاره‌جویی و کسب اطلاع در هر زمینه که کششی بر آن داشته باشند هستند. درباره ایران خواننده‌هایشان بسیار و شنیده‌هایشان جگر خراش و تأثرشان در باب ایران امروز سنگین است. اراده‌های دارنده در باطن مبتنی بر دفع ظلم از آدمی و انکایی دارند. به اصول حقوق بشر و فرهنگ خانوادگی آنها اساسش بر 'بنی آدم اعضای یکدیگرند' می‌باشد و معتقد نیستند که میوه آزادی و استقلال و دموکراسی برای ایران از درخت قضا و به اراده دیگران به دامن آنها خواهد افتاد.

به صحبت با آنها که بنشینید آنها را ساده و کمی بی‌تفاوت حس می‌کنید ولی اگر شکیبایی به خرج دهید و بکنارید تا ذوق طرح مسئله در آنها به جوش آید، خواهید دید که انسانهایی‌اند عمیقاً ایرانی ولی از قضاوتش دیگر، به ظاهر سردند و گریز پای جلسات حرف‌های بحث‌های خونهائی و به باطن، دنبال جوابی بر سؤال 'چه باید کرد؟' و 'چگونه توان گرفت؟' هستند. حوصله زیادی لازم است تا چم و خم آنها را ضمن یک برخورد طی یک سفر، در اثنای یک مهمانی دوستانه و یا در جلسات انجمنی صنفی بدست آورید. اما وقتی به

میانسال ایرانی

کلام مولانا و سعدی و نظامی و حافظ و مانند آن است.

روزی در جمعی از خبرگان در امریکا از بعد کنجکاوی‌های من از من خواستند که آخرین سال قبل دوره شاه را شرح دهم و پس از آن بحثی در گرفت در باب آمار آن دوره و بی‌اعتمادی به آن، کسی از معاریف گفت: وقتی دیپلم‌های امضاء شده خود را از دولت و دانشگاه‌ها می‌گرفتید در صداقت و سلامت آن سند شک نمی‌کردید ولی وقتی به اعداد و آمار دستاوردهای کشور ۳۷ میلیونی آن دوره می‌رسید فوراً شک می‌کنید، حقیقتی است که در دوره قبل انقلاب مخالفان سعی بسیار در نهادن تردید در ذهن عامه کردند. قضیه سد کرج را برابر قاسم کوری نهادند و به شوخی یا؟؟ این بازی را بردند.

در آن جلسه من دیدم تراژدی رژیم برای آنها یک فاجعه خانوادگی هم هست زیرا هر کدام از طریق خانواده‌های خود سهمی در سازندگی‌های گذشته داشتند ولی ترک قبل از موقع وطن، آنها را در سنینی تحویل اوبوزیسپون انجمن‌های اسلامی آن روزگار داد که مجبور شدند سالها نوشته‌های آنها را تغذیه کنند، سپس که به سنی رسیدند خودشان به مدد خودشان مسایل را برای خود باز کردند و عازم دنیای کار و کسب و علم و فن در کشور میزبان شدند و امیدی برای فردای ایران در دل نداشتند و حامل بار سنگین اشتباهات بودند پس سکوت کردند و مدتی چله نشستند، تا آب از آسیاب بیفتد.

مهاجران میانسال ایرانی مظهر استعداد ذاتی ایرانیان‌اند. آنها مثل هموطنان درون مرز لب بسته و خمود و افسرده خاطر نیستند و از لحاظ روانی شکفته خاطر و آماده حرکت هر روزی‌اند این مهاجران میانسال با آن مهاجران

ایران از پارس، ترک و عرب و غیره نظر دهید پذیرای آن هستند. به قول آنها یا کورش زود آمده است یا ما چنان اشتباه کرده‌ایم که دیگران به ما درس تاریخ و حکومت داده‌اند. هیچیک از مصاحبه‌شوندگان علاقه و حوصله بحث در باب اشتباه اسکندر یا داریوش دوم و نیز اشتباه خوارزمشاهیان و اشکانیان در رابطه با خلافت عباسیان و استبداد این یا آن خلیفه را ندارند. هیچیک از آنها را ندیدم که کنکاش در مسایل

مذهبی را بخواهد یا بداند ولی

همه را دیدم که این امور را

شخصی می‌دانند. در عین حال

در حسن خوبی که ادبیات ایرانی

از تشیع یا زردشت از قرآن یا

اوستا و گاتها گرفته شریک‌اند،

و نیز شعرای ما را که غالباً حکیم

و فیلسوف و طیب و ریاضی‌دان

و منجم و متخصص صرف و

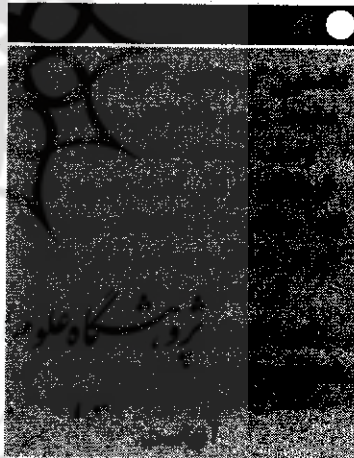
نحو و موسیقی‌دان بوده‌اند جز

از طریق شعر آنها را

نمی‌شناسند. رویهمرفته برای

ادبیات فارسی دل‌تنگی‌ها دارند ولی غبار دلمردگی و افسرده حالی آن را بالا می‌پندارند. از آمیختگی اهداف عرفانی و مذهبی و سیاسی و ملی چندان سر در نمی‌آرند. به جز در مورد فردوسی که عرق ملی آنها را می‌جوشاند حتی وقتی که غلوی و انحصاری باشد از باب "هنر که نزد ایرانیان است و بس".

در باب دوران مقاومت‌های تاریخی ایران آگاهی آنها کم است و برعکس قهرمانان این دوره‌ها را نام می‌برند. کشش آنها در باب ایران قدیم زاده کلام فردوسی است و تمایل آنها به دوره حکومت‌های محلی ایرانی از باب قدرت





که ایرانیان پارسی یا پارسیان مقیم هندوستان* در تاریخ لقب گرفته‌اند فرق دارند به این معنی که در لاک خود نخزیده‌اند و همه درها را به روی خود گشوده‌اند. دموکراسی را در کشورهای میزبان لمس و استنشاق کرده و سازماندهی و منطبق کسب و کار و تخصص‌ها را در ذهن نشانده‌اند. بعضی اینان سیاست را در خون خود دارند پس به ارث می‌برند و بعضی دیگر کسب و تجارت را. ولی متوجه ارزش اضافی میراث خودند تا اگر در بازی سیاست‌اند علم آن را خوب در جهان دموکرات بیاموزند و جاه‌طلبی و قدرت‌ستانی را با سیاست مأمور صلاح ملک و ملت عوضی نگیرند. و در کار کسب علوم مربوط به تجارت و بازاریابی‌های امروزی آن را مزید استعداد خود کنند. پزشکان میانسال به دلیل اعتیاد به گرفتن نبض این و آن، جمله تمایلی به مسائل اجتماعی دارند و محال است که با مراجعان خود از آن همه دلتنگی‌های منتهی به واپس‌زدگی‌ها سخن به میان بیاورند. گروه ایرانیان وارد به فنون انفورماتیک ذهنی فعال دارند ولی کم سخن‌اند و چشمشان بیشتر به صفحه کامپیوتر است تا به صورت مقابل خود و خسته‌تر از دیگران دل به گفتگوهای سیاسی می‌دهند. به عکس، دانشگاهیان حرف بسیار و شنونده کم دارند زیرا پراکندگی جغرافیایی و وسواس شغلی امان به آنها نمی‌دهد. بسیاری هم از تماس با هموطنان محروم‌اند زیرا امکان تماس یومیه یک فروشنده را ندارند ولی چه بسا دسترسی‌شان به رسانه‌ها، جبران این نقض را می‌کند. در میان این گروه ایران‌شناس کم و دانشمند متخصص بسیار است و بیش از هر طبقه مهاجر یا نوشته‌ها و منابع ایرانی سر و کار دارند. روشنگران در اقلیت‌اند و روشنفکران نیز ولی فعالان و طراحان بسیارند.

در این میان تضادی آنها را می‌خورد و این به هنگامی است که تبعیضاتی را در کشور و جامعه میزبان نسبت به هر کس که ناخودی است حس می‌کنند. پدری جوان به من گفت که "همه چیز دارم و اصل کاری را ندارم". این اصل کاری او وطن معنی می‌داد معهذاً او از جمله نو امریکاییان ایرانی است. مادر جوانی که در موضع برلینی در دانشگاهی اروپایی بود می‌گفت "به هر حال من جز کار سیاسی نمی‌خواهم ولی اینچا و نه آنچا" او سیاست را از پدر به ارث می‌برد و صاحب تألیفات و وارث پدر خصیاستمدار و پرنام و پرکار بود مرادش این بود که اینچا می‌مانم و نه آنچا یعنی ایران امنیتی در کار نیست و من دریافتم که تنها شرط ایران او امنیت است.

میانسالان مهاجر ایرانی با ارقام و آمار و ابعاد انتظامات رشد ایران آشنا نیستند. کتابها، جراید، محافل، دوره‌ها، بحث‌ها کار خود را کرده‌اند آنها کشوری را می‌شناسند که در آن تنها نرخ اشتغال زنان ۹/۱ درصد و نرخ اشتغال مردان ۶۰/۸ است. فعالان بخش خصوصی ۲۲/۴ درصد و فعالان بخش دولتی ۳۹/۲ درصد‌اند و این هر دو مورد مصیبتی است اجتماعی و اقتصادی. میانسالان مهاجر ایرانی‌الاصل، بر سقوط شوروی و طالبان افغان و نظام بعث عراق انگشت می‌نهند و نتیجه می‌گیرند به ظاهر عقب‌نشسته‌اند ولی هر سه واقعه به سود دولت تمام شده است. ایران امروز، اسلامی است



در کشوری که در جنگ میان سنت و تجدد، استبداد و دموکراسی موجب شده تا انتخاب سیاسی جوانان که ۴۰ درصد کل جمعیت اند به روشنی انجام شده و محروم داشتن جوانان از کار و طبقه متوسط از اسارت بخش دولتی و زنان از حقوق خود قابل تحمل نیست پس کمر بستن به دفع این همه نابرابری و به بی عدالتی نه با اسلام واقعی می خواند و نه با حقوق انسان ها.

در نتیجه گیری از این مطالعه و مصاحبه ها، همه جا تکیه بر عامل مساعد نرخ خوب شهرنشینی (۶۲ درصد) مشهود است. اما آنجا که بی تفاوتی مشهود است نوع دولت است زیرا گرایشها کورکورانه حیات ذهنی دارند، سازمان دهی سیاسی در میان این میانسالان مهاجر با مانع محسوس پراکندگی جغرافیایی برمی خورد و انجمن های فرهنگی هنری رفته رفته ذاتی انتفاعی پیدا می کنند که امری طبیعی است. پس باید به اقتضای مبارزات سیاسی و دور از الودگی ها اندیشید.

پاکستان و افغانستان، عراق نیز و شوروی که مخمل ایران پادشاهی از طریق چپ ها بود. امروز روسیه فدرال شده و دارای بهترین رابطه با ایران است. ایران منزوی است ولی هیچ قدرتی بر آن کمترین کنترلی ندارد. ضمناً در حد یک قدرت منطقه ای است. آنها می بینند که علیرغم همه اعتراضات، ایران موتور جهان مسلمان شده است آنها می بینند که ایران مستقل است ولی دور است از رفاه و آزادیهای اولیه.

آنچه قابل تحسین است این که میانسالان راه را در برکشیدن طبقه متوسط می دانند و نظارت واقعی بر درآمد نفت که یک جا دست دولت است.